

منظومه استعاره‌های مفهومی لمعات

سمیرا بختیاری‌نسب* - دکتر خیرالله محمودی**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

منظومه فکری مسلط بر هر اثر را می‌توان به کمک تحلیل استعاره‌های مفهومی آن توصیف کرد. هدف از پژوهش حاضر، یافتن ساختار برآمده از استعاره‌های مفهومی لمعات است که منظومه فکری مسلط بر این متن را نشان می‌دهد. به این منظور، ابتدا با بررسی دقیق زبان لمعات، استعاره‌های مفهومی آن را مشخص کرده و در مرحله دوم با تحلیل استعاره‌ها و یافتن پیوند آن‌ها با یکدیگر، ساختار برآمده از استعاره‌های مفهومی متن را که آینه جهان‌بینی آن است، توصیف نموده‌ایم. چهار استعاره مفهومی خداوند عشق است، عشق پادشاه است، عشق خورشید است و عشق آینه است، ارکان اصلی جهان‌بینی لمعات را می‌سازند. علاوه بر پیوندی که این چهار استعاره با یکدیگر دارند، استعاره مفهومی عشق انسان است، در پیوند این چهار استعاره مفهومی با یکدیگر و ظهور سطح اندیشگانی لمعات در سطح زبان، نقش مهمی را ایفا می‌کند. در لمعات استعاره‌های مفهومی دیگری نیز وجود دارد که هر کدام گوشه‌ای از جهان‌بینی اثر را تبیین و در ساختار آن، ایفای نقش می‌کنند؛ اما نقش پنج استعاره گفته شده، محوری‌تر است.

کلیدواژه‌ها: استعاره مفهومی، زبان، جهان‌بینی، لمعات، عشق.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۱/۱۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۰۳/۰۹

*Email: bakhtiari.smr@gmail.com (نویسنده مسؤل)

**Email: mahmoudi_kh27@yahoo.com

مقدمه

قلمرو ادبیات عرفانی، سرشار از مفاهیم انتزاعی است که به کمک استعاره مفهومی درک شده است. لمعات نوشته فخرالدین عراقی از متن‌های ادبیات عرفانی است که با محوریت عشق و حقیقت حبیبه از چرایی و چگونگی آفرینش و تعالی انسان در نظام هستی سخن می‌گوید. این متن بر پایه وحدت وجود شکل گرفته است. وحدت وجود در قرن هفتم و در آثار ابن عربی به صورت نظریه‌ای منسجم و در هیئت جهان‌بینی مستقل هستی یافت می‌شود. لمعات بر اساس این نظریه و با توجه به فصوص‌الحکم ابن عربی نگاشته شده است. بنابراین، می‌توان این متن را در سطح اندیشگانی، نتیجه کمال اندیشه عرفانی دانست که با زبان سنجیده‌ای تبلور یافته است و دستاورد حیات و تکوین ادبیات عرفانی می‌باشد. با توجه به موقعیت ویژه این متن، بررسی رابطه زبان و جهان‌بینی آن ضروری می‌نماید. در پژوهش حاضر استعاره‌های مفهومی لمعات را در جهت رسیدن به ساختار فکری آن بررسی و تحلیل می‌کنیم.

بدین منظور می‌کوشیم به سوال‌های زیر پاسخ دهیم: ۱- مهمترین استعاره‌های مفهومی لمعات کدامند؟ ۲- رابطه این استعاره‌های مفهومی با مفاهیم عرفانی آن چیست؟ ۳- این استعاره‌های مفهومی چه پیوندی با یکدیگر دارند؟

پیشینه پژوهش

در حوزه ادبیات فارسی، پژوهش‌هایی با رویکرد استعاره مفهومی انجام شده است. این پژوهش‌ها در حوزه ادبیات معاصر بیشتر معطوف به بررسی استعاره‌های مفهومی مربوط به احساسات و در حوزه ادبیات کلاسیک، با توجه

به ظرفیت استعاره مفهومی در توصیف مفاهیم انتزاعی، بیشتر متمرکز بر متن عرفانی بوده است.

«نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، نوشته هاشمی (۱۳۸۹)، تنها به مباحث نظری پرداخته، و نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون را معرفی و تبیین کرده است.

«تحلیل هرمنوتیکی جنبه‌های اساطیری ساخت‌های استعاره‌ای»، نوشته نرماشیری (۱۳۸۹)، به جنبه‌های اساطیری استعاره‌ها پرداخته است. و با توجه به اینکه استعاره، ماهیتی شناختی دارد، معتقد است میان اسطوره و استعاره سازگاری پنهانی وجود دارد و ساخت‌های استعاره‌ای متخیله، کنشی اساطیری دارند.

«بررسی استعاره‌های مفهومی در *عبرالعاشقین*»، نوشته خدادادی (۱۳۹۰)، مفاهیم انتزاعی *عبرالعاشقین* را با توجه به رویکرد لیکاف در سه دسته استعاره‌های جهت‌ی، هستی‌شناختی و ساختاری بررسی کرده است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که با توجه به انسجام معنایی *عبرالعاشقین*، استعاره‌های این متن با یکدیگر مرتبط هستند و مجموعه‌ای از شبکه‌های استعاری را به وجود می‌آورند.

«بررسی رابطه میان ایدئولوژی و استعاره با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی»، نوشته شهری (۱۳۹۰)، تنها متمرکز بر مباحث نظری است و نظریه‌های استعاره و ایدئولوژی را معرفی و تحلیل گفتمان انتقادی را به عنوان الگوی تحلیل نظری رابطه میان استعاره و ایدئولوژی مطرح می‌کند.

«بررسی استعاره‌های مفهومی عشق در غزلیات سنایی، عطار، مولانا»، نوشته آیاد (۱۳۹۳)، تأثیر برداشت سنایی از عشق را بر نگرش عطار و مولوی با رویکرد استعاره مفهومی بررسی کرده است. نتیجه این پژوهش حاکی از آن است که در فاصله سنایی تا مولانا، مفهوم عشق از عشق به مثابه زهد به سمت عشق به مثابه وجد حرکت کرده است.

«بررسی تطبیقی استعاره در غزلیات حافظ و مولوی از منظر معنی‌شناسی شناختی»، نوشته کوچک‌زاده (۱۳۹۴)، در چارچوب معنی‌شناسی شناختی به تبیین استعاره‌های مفهومی در شماری از غزلیات حافظ و مولوی پرداخته و در نهایت جهان‌بینی ایشان را با یکدیگر مقایسه کرده است.

«عشق صوفیانه در آینه استعاره»، نوشته هاشمی (۱۳۹۴)، در کتاب خود به استعاره‌های مفهومی مربوط به عشق از قرن دوم تا هشتم پرداخته، سپس با کمک نتیجه‌های برآمده از بررسی متن‌های این شش قرن، استعاره مفهومی در متن‌های *سوانح‌العشاق*، *عبر‌العاشقین*، *تمهیدات* (تمهید ششم)، *لمعات* و *لوايح* را بررسی می‌کند.

«تحلیل شناختی فنای نفس در غزلیات سنایی بر اساس طرح‌واره حرکتی»، نوشته حسن‌پورآلاشتی (۱۳۹۵)، تحلیل شناختی فنای نفس در غزلیات سنایی، بر اساس طرح‌واره حرکتی، به سه استعاره مفهومی «عشق به منزله سفر»، «شیوه قلندری به منزله سفر»، «دین به منزله سفر» دست یافته است.

رویکرد پژوهش‌های گفته شده توصیفی بوده، دسته‌ای به مباحث نظری پرداخته و دسته‌ای در رویکرد خود با توجه به متن ادبی، تنها به برشمردن استعاره‌های مفهومی متن بسنده کرده و آن را به عنوان واحدی مستقل در نظر گرفته‌اند. در این رویکرد به رابطه معنایی و ساختاری استعاره‌های مفهومی یک متن با یکدیگر که در نهایت آفریننده منظومه فکری نویسنده است، توجه نکرده‌اند.

در پژوهش حاضر علاوه بر بررسی استعاره‌های مفهومی *لمعات*، استعاره‌های محوری و استعاره‌های جزئی را مشخص و کارکرد هر یک را در سطح زبانی و فکری متن تحلیل می‌کنیم. سپس به تحلیل رابطه ساختاری این استعاره‌ها با

یکدیگر می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه منظومه استعاره‌های مفهومی لمعات، منظومه فکری این متن را نشان می‌دهد.

نظریه استعاره مفهومی^۱

در دیدگاه سنتی، استعاره، آرایه‌ای زبانی به شمار می‌آید و برای زینت بخشی در زبان ادبی به کار می‌رود. در این دیدگاه، استعاره با ذات زبان ارتباطی ندارد، بلکه جنبه مابعدی دارد و ساختار آن از طریق جایگزینی واژه‌ای با واژه‌ای دیگر به علاقه شباهت ساخته می‌شود. (ر.ک: همایی ۱۳۷۴: ۲۵۰؛ شفیع‌کدکنی ۱۳۵۰: ۹۳؛ صفوی ۱۳۷۹: ۲۶۶) نتیجه این جایگزینی، زیبایی کلام، تصویری شدن آن و در نهایت تأثیرگذاری بیشتر آن خواهد بود. در یک کلام، دیدگاه سنتی، نقش استعاره را در زبان فرعی می‌داند و میان تفکر و استعاره پیوندی قایل نیست. این دیدگاه از زمان ارسطو بر مطالعات ادبی سایه افکنده بود. در دهه هشتاد میلادی، لیکاف^۲ و جانسون^۳ با نگاهی تازه به استعاره، تعریفی نو از آن داده‌اند. ایشان با به چالش کشیدن دیدگاه سنتی درباره استعاره، به این نتیجه رسیدند که این نوع نگاه در چهار مورد به خطا رفته است: ۱- «ماهیت استعاره را «کلمه» می‌دانند؛ ۲- اساس استعاره را «شباهت» می‌دانند؛ ۳- همه مفاهیم را «حقیقی» فرض می‌کنند و استعاره را مربوط به بخش «غیرحقیقی» زبان می‌دانند؛ ۴- استعاره را یک تفکر عقلانی و خودآگاه قلمداد می‌کنند، نه شیوه‌ای که با ذهن و بدن‌های ما شکل گرفته است.» (هاشمی ۱۳۸۹: ۱۲۲) به طور خلاصه از دید لیکاف و جانسون استعاره چنین ویژگی‌هایی دارد: استعاره ویژگی مفاهیم است و نه واژه‌ها؛ استعاره برای

1. Conceptual Metaphor Theory
3. Johnson

2. Lakoff

درک بهتر مفاهیم به کار گرفته می‌شوند و نه برای خلق زیبایی؛ اساس استعاره مبتنی بر شباهت نیست؛ استعاره بدون هیچ تلاشی توسط عوام در زندگی روزمره استفاده می‌شود؛ نه تنها استعاره، اضافی و تزئینی نیست، بلکه فرآیند اجتناب‌ناپذیر تفکر و استدلال بشری است. (کوچش ۱۳۹۳: ۶)

لیکاف و جانسون معتقدند که استعاره جزء جدایی‌ناپذیر از فرآیند شناخت انسان است و همیشه در زبان نمود دارد.

«استعاره‌ها مفاهیم روزمره را ساختار می‌بخشند و این ساختار در زبان تحت‌اللفظی بازتاب می‌یابد. برخلاف تصور ارسطویی، استعاره مسئله‌ای فقط زبانی نیست، فرآیند تفکر بشر به صورت گسترده‌ای استعاری است. نظام مفاهیم بشری به گونه‌ای استعاری، ساختاربندی و تعریف می‌شود.» (شهری ۱۳۹۱: ۶۱)

مطابق با نظریه استعاره مفهومی، انسان برای درک هر مفهوم انتزاعی تازه، از مفهومی عینی که از پیش درک کرده است، استفاده می‌کند. در فرآیند شناخت، انسان به طور ناخودآگاه میان اجزای مفهومی انتزاعی و اجزای مفهومی عینی، تناظری یک‌به‌یک برقرار می‌کند و به کمک این تناظر، مفهوم انتزاعی را درک می‌کند. بنابراین، استعاره درک یک حوزه مفهومی^۱ به کمک حوزه مفهومی دیگر است. (لیکاف و جانسون ۱۳۹۴: ۱۳۱) آن‌ها برای این تعریف تازه از استعاره، اصطلاح «استعاره مفهومی»^۲ را وضع کردند، همچنین حوزه مفهومی عینی را «حوزه مبدأ»^۳ و حوزه مفهومی انتزاعی را «حوزه مقصد»^۴ نامیده‌اند. (فتوحی ۱۳۹۰: ۳۲۶)

تناظر میان این دو حوزه مفهومی، نگاشت خوانده می‌شود.

«نگاشت عبارت است از قلمروهای متناظر در نظام مفهومی؛ از این رو، هر نگاشت را مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی و نه یک گزاره صرف می‌داند. به

1. Conceptual Domain
3. Source Domain

2. Conceptual Metaphor
4. Target Domain

عبارت دیگر، برخلاف آنچه نظریه کلاسیک مطرح می‌کند، این کلمات یا عبارات نیستند که استعاره را می‌سازند، بلکه اساس استعاره از روابط مفهومی میان دو حوزه مبدأ و مقصد شکل می‌گیرد.» (فتوحی ۱۳۹۰: ۳۲۷-۳۲۶)

عبارت‌های زبانی منعکس‌کننده این تناظر یک‌به‌یک میان دو حوزه مفهومی؛ (استعاره مفهومی و استعاره زبانی)^۱ نامیده می‌شود. (کوشش ۱۳۹۳: ۴۲۷)

جدول ۱. چکیده ساختار، اغراض و نسبت استعاره با حقیقت و مجاز

دیدگاه جدید		دیدگاه سنتی		دیدگاه‌ها ویژگی‌ها
استعاره مفهومی	استعاره بلاغی	استعاره مفهومی	استعاره بلاغی	
لازمه فرآیند شناخت	ظهور زبانی استعاره مفهومی	-	زینت بخشی به کلام و تأثیرگذاری	اغراض
تناظر یک‌به‌یک میان دو حوزه مفهومی	بخشی از نگاشت میان دو حوزه مفهومی	-	جایگزینی واژه به جای واژه بر اساس شباهت	ساختار
ابزار درک مفاهیم حقیقی براساس فرآیندی استعاری (فرا بلاغی)	ظهور زبانی چگونگی درک مفاهیم حقیقی انتزاعی	-	مربوط به بخش مجازی زبان	نسبت با حقیقت و مجاز

استعاره‌های مفهومی به سه دسته تقسیم می‌شوند: استعاره‌های جهت‌ی، استعاره‌های هستی‌شناختی، استعاره‌های ساختاری. استعاره‌های جهت‌ی بر اساس جهت‌گیری‌های فضایی چون بالا و پایین و عقب و جلو و... شکل می‌گیرند؛ مثلاً شادی بالا است و اندوه پایین. (هاشمی ۱۳۸۹: ۱۲۷) استعاره‌های هستی‌شناختی

کمک می‌کنند تا مفاهیم نامحسوس مانند احساسات و عقاید را به مثابه یک هستی در نظر بگیریم و به آن ارجاع دهیم، آن را مانند یک علت در نظر بگیریم و در نهایت درک کنیم. مانند تورم استانداردهای زندگی، ما را پایین آورده است. (هاشمی ۱۳۸۹: ۱۲۹) استعاره‌های ساختاری این امکان را فراهم می‌کنند که یک مفهوم را در چارچوب مفهومی دیگر سامان‌دهی کنیم؛ برای مثال در نگاشت «مباحثه جنگ است» می‌توان بحث و مجادله لفظی را با تجربه جنگ و نبرد، مفهومی و قابل تصویر کنیم. این استعاره مفهومی ممکن است در چنین عبارتهایی، ظهور زبانی داشته باشد؛ ادعاهای تو غیر قابل دفاع است؛ او به نقاط ضعف استدلالم حمله کرد. (همان: ۱۳۲)

استعاره‌های مفهومی از هر نوعی که باشند، گاه به طور مستقیم در سطح زبان یک متن ظاهر نمی‌شوند، بلکه در کالبد تعدادی استعاره‌های مفهومی جزئی‌تر که به پشتوانه مفهوم آن استعاره غایب، شکل گرفته‌اند خود را در متن نشان می‌دهند. به بیان دیگر، گاهی یک استعاره مفهومی بسط می‌یابد و استعاره‌های دیگری را تولید می‌کند. این استعاره‌های بسط یافته «کلان استعاره»^۱ و استعاره‌هایی که در پی آن‌ها تولید می‌شوند، «ریز استعاره»^۲ نام دارند. (ر.ک: کوچش ۱۳۹۵: ۱۰۱-۹۹) البته باید در نظر داشت که یک کلان استعاره می‌تواند در کنار ریز استعاره‌هایش در سطح زبانی متن حاضر شود، اما این ریز استعاره‌ها از بسط یافتن کلان استعاره اولیه، شکل گرفته‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، استعاره مفهومی، فرآیند شناخت مفاهیم انتزاعی مسلط بر متن را تبیین می‌کند؛ زیرا استعاره مفهومی آینه جهان‌بینی مسلط بر متن است. و نشان می‌دهد که چگونه این فرآیند استعاری شناخت، تبدیل به

1. Megametaphor

2. Micrometaphor

واحد‌های زبانی (استعاره‌های زبانی) می‌شود. روشن است که این واحدها، گاهی ویژگی‌های بلاغی نیز دارند. بنابراین، نظریه استعاره مفهومی، جهان‌بینی، ادبیات، زیبایی‌شناسی و فرم و چگونگی تأثیر بر مخاطب را تشریح می‌کند.

استعاره‌های مفهومی لمعات

با بررسی لمعات مشخص می‌شود که عراقی تقریباً تمام حوزه‌های مفهومی عینی خود را در مقدمه و لمعه‌های اول و دوم معرفی کرده و در لمعه‌های بعدی، حوزه‌های مفهومی را با استعاره‌های زبانی متنوعی، نشان داده است. وی در مقدمه لمعات، حوزه مفهومی عشق را جایگزین حوزه مفهومی خداوند می‌کند و می‌گوید عشق، تنها لفظ برای توصیف حقیقت منزّه از تعیین است، و هر چه جز خداوند، باطل و تنها خداوند واحد ماندنی است. (عراقی ۱۳۸۲: ۴۳) عراقی در لمعه دوم از میان الفاظ، عشق را برای درک حوزه مفهومی خداوند برمی‌گزیند و گفته است: «... عشق بی‌قرار از بهر اظهار کمال پرده از روی کار بگشود.» (همان: ۴۸) در این لمعه و به خصوص با توجه به این عبارت، عراقی به حقیقت حبیّه نظر دارد و عشق را علت آفرینش می‌داند.

در اولین لمعه، تعیین اول یا به تعبیری استعاری، اشتقاق عاشق و معشوق از عشق را توضیح می‌دهد. عراقی برای تفهیم این مطلب از حوزه مفهومی آینه استفاده می‌کند. و ترکیب‌های آینه عاشقی و معشوقی را به کار می‌برد. در لمعه‌های دیگر حوزه مفهومی آینه برای درک حوزه مفهومی عاشق و معشوق و ذات به کار رفته است. بنابراین، حوزه مفهومی آینه دومین حوزه مفهومی لمعات است.

در لمعه دوم عبارت‌های زبانی فراوانی داریم که می‌توان آن‌ها را با توجه به فصل مشترکشان در چند دسته تقسیم کرد؛ واژه‌ها و ترکیب‌هایی چون «سلطان

عشق» و «خزاین» و «گنج» با مفهوم پادشاه، ترکیب‌های «عشق بی‌قرار»، «عین عاشق»، «قبای وجود» و «کلاه شهود» با مفهوم انسان بودن، ترکیب‌های «صبح ظهور» و «آفتاب عنایت» و «باران ثم رش علیهم من نوره» با مفهوم خورشید ارتباط دارند. در نتیجه «پادشاه»، «انسان» و «خورشید» از دیگر حوزه‌های مفهومی عینی لمعات هستند. این حوزه‌های مفهومی ما را به پنج استعاره مفهومی در لمعات می‌رساند: ۱- «خداوند عشق است»؛ ۲- «عشق پادشاه است»؛ ۳- «عشق انسان است» یعنی «عاشق انسان است» و «معشوق انسان است»؛ ۴- «عشق خورشید است»؛ ۵- استعاره آینه: «عاشق آینه است»؛ و «معشوق آینه است». لمعات استعاره‌های مفهومی دیگری نیز دارد، اما این پنج استعاره در لمعات نقش محوری دارند.

معرفی استعاره‌های مفهومی لمعات

عراقی در لمعات از طریق حقیقت حبیبه در پی تشریح و تبیین وحدت وجود است. و می‌کوشد نسبت مخلوقات با خداوند را در چارچوب این نوع جهان‌بینی تبیین کند، وی پس از درک کردن مفهوم خداوند با مفهوم عشق، در لمعه اول، از تعیین اول سخن می‌گوید، (ر.ک: جامی ۱۳۸۳: ۷۷-۷۳) و در لمعه دوم متوجه حدیث کنز و تجلی (تعیین دوم) می‌شود. (ر.ک: همان: ۸۶-۷۹) در لمعه‌های بعدی بحث تجلی را تشریح می‌کند. او این مفاهیم را به ترتیب با حوزه‌های مفهومی عشق، پادشاه، خورشید و آینه بیان می‌کند.

در کنار چهار استعاره خوانده شده، حوزه مفهومی انسان سهم بزرگی در آفرینش لمعات دارد؛ با وجودی که این استعاره در جهان‌بینی لمعات نقشی ندارد، در تمامی استعاره‌های مفهومی آن به خصوص استعاره عشق، حوزه مفهومی انسان به عراقی مجال می‌دهد تا با ایجاد تناظر میان مفاهیم پیچیده عرفانی و حوزه مفهومی انسان، مطالب عمیق عرفانی را تبیین کند.

استعاره «خداوند عشق است»^(۱)

این استعاره مهم‌ترین استعاره مفهومی لمعات است. «خداوند» مفهومی انتزاعی است و عراقی برای عینی‌تر کردن آن، از مفهوم «عشق» استفاده می‌کند. خداوند از حوزه مفهومی مقصد به وسیله عشق از حوزه مفهومی مبدأ، مفهوم‌سازی شده است. مفهوم عشق، حلقه واسطی میان مفهوم خداوند و دیگر حوزه‌های مفهومی لمعات است؛ زیرا خداوند در این استعاره با عشق مفهوم‌سازی می‌شود، سپس در استعاره‌های مفهومی بعدی، «عشق»، خود در حوزه مقصد قرار می‌گیرد و با حوزه‌های مفهومی «پادشاه» و «خورشید» و «آینه» مفهوم‌سازی می‌شود. همچنین استعاره «خداوند عشق است» در کنار استعاره «عشق انسان است» در آفرینش لمعات نقش داشته است. عراقی برای درک بسیاری از مفاهیم از حوزه مبدأ انسان استفاده می‌کند. این مسئله به خصوص در لمعه دوم نمود دارد که عراقی در آن به شرح تعیین دوم می‌پردازد.

استعاره «عشق انسان است»

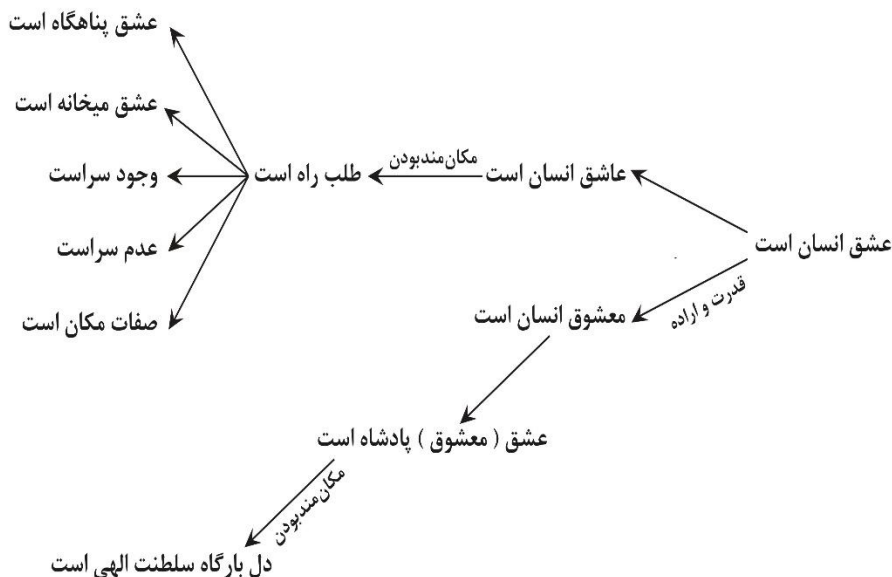
عراقی عاشق و معشوق را مشتق از عشق می‌داند. «اشتقاق عاشق و معشوق از عشق است و عشق در مقرر خود از تعیین منزله.» (عراقی ۱۳۸۲: ۴۵) و برای درک کردن آن از حوزه مفهومی انسان بهره می‌گیرد؛ عشق انسانی است که در آینه بر زیبایی خود می‌نگرد: «ولیکن از بهر اظهار کمال... خود را در آینه عاشقی و معشوقی بر خود عرضه کرد و حسن خود را بر نظر خود جلوه داد.» (همانجا) او برای درک کردن عاشق و معشوق نیز از حوزه مفهومی انسان استفاد می‌کند. «محبوب یا در آینه صورت روی نماید یا در آینه معنی یا ورای هر دو.» (همان: ۶۶) و «فروغ آن جمال عین عاشق را که عالمش نام نهی نوری داد، تا بدان نور آن

جمال بدید... عاشق چون لذت شهود یافت، ذوق وجود بخشید زمزمه قول کن بشنید، رقص‌کنان بر در میخانه عشق دوید... ساقی به یک لحظه چندان شراب هستی در جام نیستی ریخت...»^(۲) (عراقی ۱۳۸۲: ۴۹-۴۸) عراقی از میان ویژگی‌های انسانی برای معشوق، بیشتر به ویژگی‌های دیداری تأکید می‌کند و از جمال و فروغ و... نام می‌برد؛ زیرا عالم را تجلی خداوند می‌داند. متناسب با این دیدگاه، از میان لوازم انسانی، برای عاشق، چشم قایل می‌شود تا با آن بتواند جمال معشوق را درک کند و همچون انسانی، رقص‌کنان بر در میخانه عشق برود. در نتیجه فهم عاشق و معشوق به کمک حوزه مبدأ جسم انسانی، برخی مفاهیم انتزاعی دیگر از جمله سیر معنوی عاشق نیز به کمک حوزه مفهومی انسان فهمیده می‌شود. عاشق که تجلی عشق (خداوند) بر خود در تعیین اول است، به مثابه انسان درک می‌شود. مهم‌ترین پیامد این فرآیند شناختی، بهره بردن از حوزه مفهومی مکان برای درک دیگر مفاهیم انتزاعی چون وجود و عدم و صفات است. «طلب راه است»، اولین ریز استعاره برآمده از این کلان استعاره است.

«مکان» به مثابه حوزه مفهومی مبدأ

عراقی در پی درک استعاری عاشق به مثابه انسان، به استعاره «طلب راه است» می‌رسد. از دل این استعاره است که استعاره‌هایی چون «عشق میخانه است»، «صفات عالم است»، «وجود سرا است»، «عدم سرا است» زاییده می‌شود. در واقع، «طلب راه است»، حکم کلان استعاره برای ریز استعاره‌های گفته شده را دارد. همچنین عراقی از درک معشوق به مثابه انسان به استعاره مفهومی «دل بارگاه سلطنت الهی است»، می‌رسد. از این استعاره اخیر ذیل استعاره «عشق پادشاه

است» سخن خواهیم گفت و دیگر استعاره‌ها را ذیل همین استعاره مفهومی «عشق انسان است» بررسی خواهیم کرد.



نمودار ۱. استعاره‌های مفهومی «عشق انسان است»

استعاره «طلب راه است»

عراقی برای بحث از تعیین دوم و کیفیت آن، از ساختاری تمثیلی بهره می‌گیرد. «صبح ظهور نفس زد، آفتاب عنایت بتافت...» (۱۳۸۲: ۴۹) این ساختار بر پایه استعاره‌های مفهومی «عشق خورشید است» و «عشق انسان است» ساخته شده است. در پایان بند که انسان‌نگاری حضور پررنگ‌تری دارد، استعاره مفهومی «طلب راه است» دیده می‌شود: «...[عاشق] قبای وجود در پوشید. کلاه شهود بر سر نهاد. کمر شوق بر میان بست. قدم در راه طلب نهاد...» (همانجا) درک عاشق به مثابه انسان، طلب را به مثابه راهی در نظام مفهومی عراقی جلوه‌گر می‌کند. در پی همین شیوه ادراک، استعاره‌های زبانی مانند قبای وجود، کلاه شهود، و کمر

شوق در متن حضور می‌یابند. باید توجه کرد که در این بند منظور از طلب، تقاضای وجود یافتن از سوی تمامی مخلوقات است. بنابراین، عراقی تمامی مخلوقات را به مثابه انسان درک کرده است و طلب وجود یافتن را به مثابه راه.^(۳)

استعاره «عشق میخانه است»

این استعاره مفهومی برساخته از دو استعاره دیگر است؛ یکی «عاشق انسان است» و دیگر استعاره مفهومی «عشق مستی است». عراقی برای درک حقیقت حبیبه و شوق و وجدی که عشق در عاشق ایجاد می‌کند، نیازمند حوزه مفهومی انسان است، اما درک همین شوق و وجد نیازمند استعاره مفهومی دیگری است. بنابراین، از مستی و لذت عشق کمک می‌گیرد و از تلفیق انسان‌انگاری و لذتی که عشق در نهاد موجودات می‌آفریند، استعاره مفهومی «عشق میخانه است» شکل می‌گیرد. این استعاره مفهومی مربوط به تعیین دوم است، و فقط در لمعه دوم حضور دارد. در همین لمعه و در ادامه درک عشق به مثابه میخانه، عراقی آفرینش را به سان نغمه‌ای درک می‌کند که شوق و وجد آن انگیزه وجود یافتن می‌شود. ترکیب‌های «قول کن» و «نغمه کن» (عراقی ۱۳۸۲: ۴۸-۹۲) ظهور زبانی این استعاره هستند.

استعاره «صفات عالم است»

در سلوک درونی، دل سالک صفات الهی را درک می‌کند و به آن‌ها متصف می‌شود. عراقی متصف شدن به صفات الهی را به منزله پوشیدن خلعت درک می‌کند. او در لمعه بیست‌وهفتم می‌گوید: «معشوق چون خواهد که عاشق را برکشد، نخست هر لباس که از هر عالمی با او همراه شده باشد، از او برکشد و

بدل آن خلعت صفات خود درپوشاند.» (عراقی ۱۳۸۲: ۱۱۵) اما سالک در سیر معرفتی خود به مرحله‌ای می‌رسد که تنها در صفات غور می‌کند و بس. بنابراین، عراقی صفات را نیز به مثابه عالمی درک می‌کند که سالک در آن به جست‌وجو می‌پردازد. به این ترتیب استعاره مفهومی «صفات عالم است» شکل می‌گیرد: «بر هر که در این حقیقت بگشاید،... بیش سفر نکند... از این خلوتخانه سفر نتوان کرد. فاین تذهیون؟... اینجا راه به سر شود. طلب نماند... بلی! بعد از این اگر سفری بود در خود بود و در صفات خود.» (همان ۷۵-۷۴)

استعاره‌های «وجود سرا است»، «عدم سرا است»

عراقی وجود و عدم را نیز به صورت مکان درک می‌کند: «آن که در خلوتخانه بود نابود، با یافت نیافت بساخت... نه در سرای وجود خود را نوری بیند که بدان سپیدروی گردد و نه در سرای عدم ظهوری که از سیه‌رویی خلاص یابد.» (همان: ۹۹) مکان‌مند تصور کردن عدم و وجود در گرو حوزه مفهومی انسان و به خصوص درک طلب به مثابه راه است. عاشق در سلوک خود به درک نیستی خود و هستی معشوق می‌رسد. از آنجا که عراقی سلوک را به مثابه مکان (راه) درک کرده است، ناچار نیستی و هستی را نیز به مثابه سرا درک می‌کند که در فرآیند نایل شدن به معرفت میان آن دو حیران می‌ماند. در یک کلام او حیرانی ناشی از معرفت را به کمک سرگردانی میان دو مکان درک کرده است.

استعاره «عشق پناهگاه است»

همان‌طور که بیان کردیم، عراقی در مقدمه لمعات بر آن است که هر چه جز خداوند، باطل است؛ هر آنچه وجود دارد تجلی او، و هر چه جز ذات شامل این قاعده می‌شود. در واقع، سلوک عاشق به گونه‌ای پیش می‌رود که از معشوق نیز

جدا می‌شود و به عشق؛ یعنی ذات خداوند پناه می‌برد. بنابراین، در این سلوک درونی که طلب آن به مثابه راه درک شده بود، عشق (ذات خداوند) نیز به مثابه پناهگاه دانسته می‌شود: «شرط عاشق آن است که هر چه دوست، دوست دارد، او نیز دوست دارد و اگر همه بُعد و فراق بود و غالباً محبوب فراق و بُعد محب خواهد تا از جفای او پناه به عشق برد.» (عراقی ۱۳۸۲: ۱۰۲)

استعاره «عشق پادشاه است»

زیرساخت استعاره «عشق پادشاه است»، حوزه مفهومی انسان است، اما محوریت این استعاره و نقش مهمی که در جهان‌بینی و منظومه استعاره‌های مفهومی لمعات دارد، استعار، «عشق پادشاه است» را از دیگر استعاره‌های زیر مجموعه حوزه مفهومی انسان جدا می‌کند. این استعاره، در ابتدای لمعه دوم و در لمعه بیست و هفتم آمده است: «سلطان عشق خواست خیمه به صحرا زند، در خزاین بگشاد گنج بر عالم پاشید.» (همان: ۴۷) وی از لوازم سلطانی، «اراده» را تداعی‌کننده قدرت و «گنج پاشی» را تداعی‌کننده ثروت و جود، مراد کرده است. میان دو جمله این عبارت ارتباط علی و معلولی برقرار است. همچنین بی‌درنگ بودن و بی‌فاصله بودن آن‌ها، نافذ بودن فرمان سلطان عشق را نشان می‌دهد و یادآور عبارت قرآنی «کن فیکون» است؛ یعنی گفت باش، بی‌درنگ موجود شد. در این عبارت نیز سلطان عشق خواست، پس بی‌درنگ گنج بر عالم پاشید. عراقی در نتیجه درک عشق به منزله پادشاه، آفرینش و وجود بخشیدن به مخلوقات را به منزله «خلعت دادن» به آن‌ها درک می‌کند: «و عاشق در حال تجرید و مقام تفرید، خلعت هستی و توابع آن در نزد او امانت بود.» (همان: ۹۸)

بنا بر جهان‌بینی عراقی، خداوند ابتدا خواست که آشکار شود، پس گنج بر عالم پاشید. خواست او نتیجه اسماء جلالی او است^(۴) که در نظام شناختی عراقی

با استعاره مفهومی پادشاه درک می‌شود. خواست خداوند برای آفرینش با تجلی او یکی است؛ در لمعه دوم علاوه بر استعاره پادشاه، استعاره‌های زبانی معطوف به استعاره خورشید نیز نمود دارد، اما در لمعه‌های بعدی که بیشتر بحث از تجلی و ظهور است، استعاره‌های خورشید و آینه نقش پررنگ‌تری دارند، تا در نهایت در لمعه بیست‌وهفتم که نهایت سلوک عاشق را بیان می‌کند، معشوق «خلعت صفات» خود را بر عاشق می‌پوشاند؛ (ر.ک: عراقی ۱۳۸۲: ۱۱۵) یعنی در دید عراقی، همان‌طور که در مقدمه نیز بیان کرد، نهایت سلوک متصف شدن به صفات الهی است که با استعاره پادشاه درک می‌شوند. گویی لمعات با سلطان عشق آغاز و با خلعت صفات به پایان می‌رسد؛ به دیگر سخن با اسماء جلالی شروع و با همین اسماء به پایان می‌رسد.

درک خداوند به مثابه پادشاه بر چگونگی ادراک عراقی از عاشق و معشوق نیز تأثیر می‌گذارد. بنا بر لمعه اول، عشق در آینه عاشق و معشوق ظهوری می‌کند. ظهور پادشاهی او در معشوق سلطنت است و در عاشق مذلت و افتقار. «عشق سلطنت و استغنا به معشوق داد و مذلت و افتقار به عاشق.» (همان: ۹۷) عراقی در صحبت از عظمت دل نیز یک بار او را بی‌کران و مجمع دو بحر غیب و شهادت می‌داند. (ر.ک: همان: ۹۴) و یک بار او را در راستای استعاره پادشاه، محل سلطنت الهی.

استعاره «دل بارگاه سلطنت است»

در مسیر سیر و سلوک، اسماء و صفات الهی در دل عاشق تجلی می‌کند. در نتیجه عراقی برای درک کردن عشق به مثابه پادشاه، دل عاشق را به مثابه بارگاه سلطنتی می‌داند. چنان‌که در لمعه هجدهم درباره دل می‌گوید: «لاجرم سعت او به مثابتی است که آنکه در همه عالم نگنجد، جمله عوالم در قبضه او ناپدید بود،

سراپرده فردانیت در ساحت وحدانیت او زند، بارگاه سلطنت آنجا سازد.» (عراقی ۱۳۸۲: ۹۴) این استعاره مفهومی از پیوند حوزه مفهومی مکان و حوزه مفهومی پادشاه شکل گرفته است.

استعاره «عشق خورشید است»

عراقی برای درک کردن آفرینش که با تجلی یکی است، از استعاره «عشق خورشید است»، بهره می‌برد؛ زیرا خورشید علاوه بر روشنایی، در فرآیند رشد گیاهان و دیگر موجودات نقش بسزایی دارد و می‌تواند در بحث تجلی و ظهور مبدأ خوبی محسوب شود. بنابراین، استعاره مفهومی خورشید به بهترین شکل این همانی آفرینش و تجلی را می‌تواند تبیین کند. این استعاره به صورت تمثیلی برای وجودبخشی در لمعه دوم نمود دارد: «صبح ظهور نفس زد. آفتاب عنایت بتافت. نسیم سعادت بوزید. دریای جود در جنبش آمد. سحاب فیض، چندان باران «ثم رش علیهم من نوره» بر زمین استعداد بارید که «و اشرق الارض بنور ربها». عاشق سیراب آب حیات شد» (همان: ۴۹) این بند ساختاری تمثیلی دارد، اما اضافه‌های تشبیهی، آن را از تمثیل بیرون آورده‌اند. اجزای این تمثیل از اجزای نگاشت استعاره مفهومی خورشید به دست آمده است. مرکز اصلی این ساختار تمثیلی، دو اضافه تشبیهی «صبح ظهور» و «زمین استعداد» است. عراقی ظهور را به مثابه صبحی درک کرده است که آفتاب عنایت در آن طلوع می‌کند. نکته قابل توجه، ارتباط «جود» و «ظهور» (آفرینش) است. در تمثیل بالا، دریای جود به جنبش در می‌آید و به سحاب فیض تبدیل می‌شود، سپس بارانی از نور می‌بارد و زمین استعداد را سیراب می‌کند. در این تمثیل حوزه مفهومی مبدأ، دریا است که به سحاب و پس از آن به باران تبدیل می‌شود و بر زمین می‌بارد، روشن است که دریا و ابر و باران جلوه‌های متنوع از یک چیز (آب) هستند؛ از طرف دیگر در

حوزه مفهومی مقصد، متناسب با دریا، ابر و باران، جود، فیض و نور قرار دارد. با توجه به این همانی دریا و ابر و باران (در حوزه مبدأ)، می‌توان دریافت که از دیدگاه عراقی جود و فیض و نور (در حوزه مقصد) نیز یکی هستند. «نور» استعاره زبانی برخاسته از استعاره مفهومی خورشید است که برای درک ذات خداوند به کار می‌رود. بنابراین، نور از طرفی ذات و طرف دیگر جود است؛ پس از نظر عراقی جود خداوند با ذات او یکی است؛ زیرا ما «صفت‌هایی را برای خداوند قائلیم و او را به نام‌هایی که دلالت بر آن صفت‌ها دارند می‌خوانیم.» (ابن عربی ۱۳۸۵: ۱۴۶-۱۴۵) و «اسم به لحاظ دلالت بر ذات عین مسمی است.» (همان: ۲۹۱) در نتیجه وقتی ذات خداوند با استعاره مفهومی خورشید درک می‌شود می‌توان صفات او را نیز با همین استعاره درک کرد و عراقی توانسته است به کمک استعاره مفهومی خورشید این قاعده را که «اسم به لحاظ دلالت بر ذات عین مسمی است» به سادگی و به طور غیرمستقیم بیان کند.

استعاره خورشید در لمعات بیشتر به صورت تجلی نمود دارد و با استعاره آینه همراه است. در واقع، عشق (ذات خداوند) خورشید است و هر چه جز او سایه و حجاب است. «بدانکه آفتاب محبت از سرپرده مشرق غیب بتافت، محبوب سرپرده سایه خود بر صحن ظهور کشید.» (عراقی ۱۳۸۲: ۸۴) در نتیجه فقط ذات حق است که همواره با استعاره مفهومی خورشید درک می‌شود و هر چیز دیگری حتی اسما و صفات او نیز اگر مانع باشد، به مثابه حجاب درک می‌شود.

حجاب به دو بخش نورانی و ظلمانی تقسیم می‌شود: «گفته‌اند این حجب صفات آدمی است نورانی، چنان‌که علم و یقین و احوال و مقامات و جمله اخلاق حمیده و ظلمانی چنان‌که جهل و گمان و رسوم و جمله اخلاق ذمیمه.» (همان: ۷۷) عشق حجاب‌های نور و ظلمت را به این دلیل فروگذاشته است تا عاشق او را پس پرده صفات ببیند و به دیدن او خوی کند تا کم‌کم بتواند از پس

حجاب‌های کمتری معشوق را مشاهده کند: «اگر احدیت ذات از پرده صفات عزت بتابد، اشیاء به کلی متلاشی شود.» (عراقی ۱۳۸۲: ۷۷)

عراقی از مفهوم نور و سایه برای درک و تبیین فاعلیت خداوند و مفعول بودن بنده^(۵) استفاده می‌کند. «محب سایه محبوب است، هر جا رود در پی او رود... سایه از نور کی جدا باشد؟» (همان: ۸۳) منظور او از محب، عالم است چنان‌که در لمعه دوم عاشق را مترادف با عالم می‌گیرد: «فروغ آن جمال، عین عاشق را که عالمش نام نهی نوری داد.» (همان: ۴۸) عراقی با این استدلال که هرچه عاشق می‌کند، سایه رفتار معشوق است، از رهگذر فاعلیت خداوند و به کمک استعاره مفهومی خورشید، رفتار مخلوق را در هر حال به صواب می‌بیند: «و چون در پی او رود کژ نرود، به حکم آن ربی علی صراط مستقیم ناصیه او بر دست اوست جز بر دست اوست؟ جز بر راست نتواند رفت.» (همان: ۸۳) عراقی در لمعه پانزدهم همین محتوا را با تمثیل استاد عروسک‌گردان یک بار دیگر تبیین می‌کند. (ر.ک: همان: ۸۶)

استعاره «معشوق بصر است»

عراقی از تلفیق حوزه مفهومی انسان و استعاره مفهومی خورشید (حجاب) نکته‌ای بدیع را به صورت سربسته بیان می‌کند. ابتدا باید گفت وی عاشق را به مثابه انسان درک می‌کند که معشوق چشم او است و وجود عاشق به مثابه حجابی در برابر این چشم قرار می‌گیرد و او را از شهود محروم می‌کند، گویی او عاشق و معشوق را به صورت یک وجود درک می‌کند: «عاشق را طلب شهود بهر فناست از وجود، دایم در عدم برای آن می‌زند که در حال عدم آسوده بود، هم شاهد بود و هم مشهود... چون موجود شد، غطای بصر خود شد و از شهود محروم ماند، بصر او به حکم: کنت سمعه و بصره عین معشوق آمد و اوایی او غطای آن بصر.» (همان: ۱۱۳) بنابراین، عاشق وقتی از وجود خود فانی شد و بقابالله رسید، از غم و

شادی و ماضی و مستقبل رها می‌شود. عراقی با کمک استعاره مفهومی خورشید، چنین عاشقی را به صورت نور درک می‌کند و می‌گوید عاشق تا آنجا در غم خواهد بود که حجابی در کار باشد وقتی او به بقا رسید، خود نور است: «نور نور را نسوزد، بلکه نور در نور مندرج شود؛ پس اهل احدیت را نه خوف باشد و نه رجا، نه نعیم بود نه عذاب.» (عراقی ۱۳۸۲: ۷۱) اما همان‌طور که گفته شد، نکته‌ای ظریف در استعاره مفهومی «معشوق بصر است» نهفته است. برای رسیدن به این نکته باید چهار مقدمه را در نظر گرفت: ۱- عاشق انسان است؛ ۲- معشوق چشم این انسان است؛ ۳. عاشق (انسان) غطای معشوق (چشم) است؛ ۴- عاشق و معشوق به مثابه آینه‌ای هستند که عشق در آن به مطالعه خود پرداخته است. از کنار هم قرار دادن این چهار مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که عشق و عاشق و معشوق یکی هستند. عراقی در سرتاسر لمعات سعی در تفصیل این نکته دارد، اما در استعاره «معشوق بصر است» به شکل موجزی آن را بیان کرده است. بستر این ایجاز و فهم دقیق را تلفیق دو حوزه مفهومی انسان و خورشید ایجاد کرده است.

«تجلی اول عشق، منجر به وجود عاشق و معشوق شد و تجلی معشوق بر عاشق منجر به آفرینش هستی؛ بنابراین عشق دو بار تجلی کرد.» (ر.ک: نوربخش ۱۳۷۸، ج ۷: ۲۳۴-۲۳۱) در تجلی اول عاشق و معشوق پدید آمد، در تجلی دوم (عالم که همان عاشق است) تجلی معشوق بر عاشق است، اما عاشق خود حجاب دیده خود شد، سلوک کرد تا این حجاب را براندازد. بنابراین، در سرتاسر لمعات این عشق (خداوند) است که به خود عشق می‌بازد و در پرده تجلی‌های خویش به خویش می‌نگرد. البته باید توجه داشت این همانی میان عاشق و معشوق با عشق از جهت ظهور است و نه وجود، و این موضوع را با تلفیق استعاره خورشید و آینه تبیین می‌کند: «و چون آفتاب در آینه تابد، آینه خود را آفتاب پندارد، لاجرم خود را دوست گیرد، چه همه چیز مجبول است بر دوستی

خود؛ و در حقیقت اویبی او آفتاب است، چه ظهور او راست، آینه قابلی بیش نیست.» (عراقی ۱۳۸۲: ۵۵-۵۴)

استعاره مفهومی آینه

عراقی به کمک استعاره مفهومی خورشید، مفهوم تجلی و به کمک استعاره مفهومی آینه مفهوم احکام تجلی را درک می‌کند. این دو استعاره، پربسامدترین استعاره مفهومی در لمعات است. فراوانی آن‌ها در لمعات نشان از محوری بودن بحث تجلی است. در واقع، استعاره آینه مکمل استعاره خورشید است؛ زیرا تجلی بدون مجلا معنایی ندارد.

استعاره مفهومی آینه، احکامی چون بی‌شماری از تجلی‌ها، تجلی‌های نامکرر، غایت سلوک (از منظر بحث تجلی)، بحث توحید، تفاوت تجلی با حلول و اتحاد را تبیین می‌کند. عراقی در تبیین حقیقت حُبیه به کمک این استعاره می‌گوید: «عشق هر چند خود را دایم به خود می‌دید، خواست تا در آینه نیز جمال و کمال معشوقی خود مطالعه کند. نظر در آینه عین عاشق کرد، صورت خودش در نظر آمد...» (همان: ۵۱)

همچنین به کمک استعاره‌های مفهومی انسان و آینه، بی‌شماری تجلی‌های خداوند را تبیین می‌کند. او معشوق را انسانی تصور کرده (حوزه مفهومی انسان) که در آینه عاشق (حوزه مفهومی آینه) رخ می‌نماید: «محبوب در آینه هر لحظه رویی دیگر نماید و هر دم به صورتی دیگر برآید.» (همان: ۵۷) و در نهایت غایت سلوک آن است که عاشق و معشوق هر دو آینه یکدیگر شوند: «نهایت این کار آن است که محب، محبوب را آینه خود بیند و خود را آینه او.» (همان: ۶۰) یعنی عاشق چنان به صفات معشوق متصف شود که آینه تمام عیار او باشد و معشوق آینه تمام عیار عاشق.

درباره تفاوت تجلی صوری و تجلی ذاتی در لمعه هشتم به کمک همین استعاره می‌گوید: «محبوب یا در آینه صورت روی نماید یا در آینه معنی یا ورای صورت و معنی». (عراقی ۱۳۸۲: ۶۶) در آینه صورت روی نمودن، تجلی صوری و در آینه معنی روی نمودن، تجلی در علوم و لذات و ورای صورت و معنی تجلی ذاتی است. (جامی ۱۳۸۳: ۱۱۹) و تا پایان لمعه به بسط و تشریح احکام تجلی می‌پردازد.

تفاوت تجلی با اتحاد و حلول یکی از بحث‌های مهم در اندیشه وحدت وجودی است. «مراد از تجلی آشکار شدن ذات مطلق حق و کمالات او پس از تعیین یافتن به تعینات برای خود او یا برای غیر اوست به نحوی که تباین، تجافی، و حلول یا اتحاد لازم نیاید که به صورت تجلی ذاتی و اسمائی یا افعالی رخ می‌دهد.» (رحیمیان ۱۳۸۳: ۱۲۹) استعاره مفهومی آینه به خوبی از عهده تبیین تفاوت تجلی با دو مفهوم دیگر برمی‌آید: «بدان که میان صورت و آینه به هیچ وجه نه اتحاد ممکن بود و نه حلول.» (همان: ۷۳) روشن است که درک معشوق (خداوند) به مثابه صورت و عاشق (مخلوق) به مثابه آینه، به تنهایی و بی‌آنکه نیازمند استدلال و توضیحی باشد، شبهه حلول و اتحاد را برطرف می‌کند.

شبکه استعاره‌های مفهومی لمعات

پنج استعاره مفهومی «خداوند عشق است»، «عشق پادشاه است»، «عشق خورشید است»، «عشق آینه است» و «عشق انسان است» استعاره‌های مفهومی اصلی لمعات هستند. چهار استعاره اول به ترتیب برای درک حوزه‌های مفهومی ذات خداوند، اسماء جلالی، تجلی و ظرف تجلی به کار رفته‌اند. این پنج استعاره با یکدیگر رابطه معناداری در سطح زبان و جهان‌بینی دارند و ساختار منسجمی را

ایجاد می‌کند. آنچه این استعاره‌ها را در سطح جهان‌بینی به یکدیگر متصل می‌کند، روابط «علی و معلولی» یا «مکملی» یا «استعاری» یا «زیرساختی» است.

جدول ۲. مهم‌ترین حوزه‌های مفهومی مبدأ و مقصد در لمعات

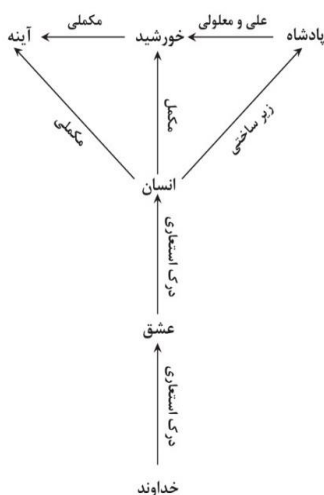
حوزه مفهومی مبدأ	ذات	اسماء جلالی	اسماء جمالی (تجلی)	مجلای تجلی
حوزه مفهومی مقصد	عشق	پادشاه	خورشید	آینه

با توجه به دو مفهوم حقیقت حُبیه و تعین اول استعاره مفهومی «خداوند عشق است» اولین استعاره لمعات است که نقش محوری دارد. عشق که در این استعاره در حوزه مفهومی مبدأ نشسته است، در استعاره‌های مفهومی بعدی در حوزه مفهومی مقصد می‌نشیند و با حوزه‌های مفهومی «پادشاه» و «خورشید» و «آینه» و «انسان» درک می‌شود. بنابراین، رابطه دیگر استعاره‌های لمعات با استعاره «خداوند عشق است» رابطه‌ای استعاری و برآمده از فرآیند استعاری شناخت است؛ علاوه بر این کارکردشناختی، استعاره مفهومی «خداوند عشق است»، نقشی دیگر نیز در شکل‌گیری لمعات دارد. شواهد زبانی لمعات گویای این نکته هستند که عراقی برای درک کردن مفاهیم انتزاعی (به خصوص تعین اول و حقیقت حُبیه) از حوزه مفهومی مبدأ انسان بهره می‌برد. استعاره «خداوند عشق است» این فرصت را فراهم کرده است که عراقی انسان‌وارگی را به عشق (و نه خداوند) نسبت دهد. او به کمک این استعاره مفهومی تعین دوم را به خوبی در لمعه دوم توضیح می‌دهد. اساس این لمعه از ترکیب دو استعاره «خداوند عشق است» و «عشق انسان است» پدید می‌آید. وی در مقدمه با استعاره مفهومی «خداوند عشق است»، ابتدا خداوند را مفهوم‌سازی می‌کند. سپس در لمعه دوم، با کمک استعاره «عشق انسان است»، تعین دوم و حقیقت حُبیه را تشریح می‌کند. او صفات انسانی یا به گفته دقیق‌تر صفات زمینی را به عشق نسبت می‌دهد: «ناگاه عشق بی‌قرار، از

بهر اظهار کمال، پرده از روی کار بگشود، و از روی معشوقی، خود را بر عین عاشق جلوه فرمود.» (عراقی ۱۳۸۲: ۴۸) بی‌قراری صفتی کاملاً انسانی است و بیانگر نوعی ضعف و نیاز است. اطلاق کردن چنین صفتی به خداوند در جهان‌بینی توحیدی امکان‌پذیر نیست، اما استعاره «خداوند عشق است»، با جایگزین کردن خداوند با عشق این امکان را فراهم کرده است. حال اگر حوزه مفهومی انسان نبود، توصیف و تشریح حقیقت حُبیه به این روشنی که در متن لمعات دیده می‌شود، ممکن نبود. همچنین اگر استعاره «خداوند عشق است» زیربنای لمعات نبود، و این انسان‌وارگی نه به عشق که به خداوند، نسبت داده می‌شد، متن دچار تشبیه و تجسیم قرار می‌گرفت و در بیان با متون اسطوره‌ای پهلوی می‌زد. ترکیب این دو استعاره با یکدیگر، متن را در ظرافتی بی‌مانند، در دایره توحید نگه داشته و به عراقی این امکان را داده است که مفاهیم بسیار انتزاعی و پیچیده حقیقت حُبیه و تعیین اول و دوم را درک و بیان کند. بنابراین، استعاره مفهومی «عشق انسان است» به لحاظ محتوا و جهان‌بینی نکته‌ای را بیان نمی‌کند، بلکه کارکرد آن فراهم کردن بستری برای درک مفاهیم انتزاعی است.

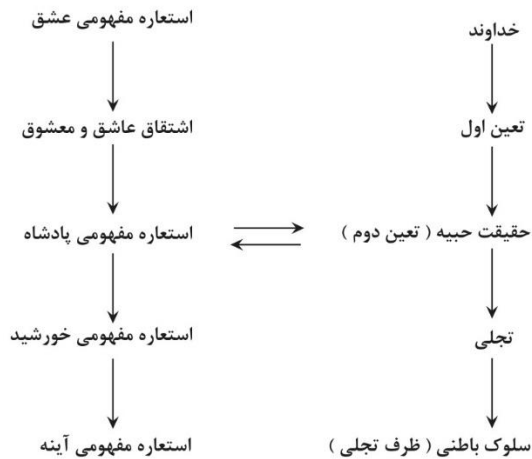
سه استعاره مفهومی «عشق پادشاه است» و «عشق آینه است» و «عشق خورشید است»، بر خلاف استعاره انسان، بار اصلی جهان‌بینی را به دوش می‌کشد، اما ارتباط تنگاتنگی با حوزه مفهومی انسان دارند. استعاره «عشق انسان است» زیرساخت استعاره مفهومی «عشق پادشاه است» است. حوزه مفهومی پادشاه برای درک اراده خداوند که منجر به تجلی می‌شود در لمعات به کار رفته است. بنابراین، میان استعاره «عشق پادشاه است» و «عشق خورشید است» رابطه علی و معلولی وجود دارد. از دیگر سو تجلی بدون ظرف آن معنا ندارد، به همین دلیل، استعاره آینه در متن حاضر می‌شود تا معنای استعاره خورشید را کامل کند؛ یعنی میان این دو استعاره، رابطه مکملی برقرار است. همچنین استعاره‌های

خورشید و آینه نیز در بسیاری موارد، از حوزه مفهومی انسان بهره می‌برند؛ مفهوم نور که برآمده از استعاره خورشید است، در قوت بخشیدن به چشم عاشق برای دیدن معشوق کمک می‌کند. (عراقی ۱۳۸۲: ۴۸) همچنین در بیشتر استعاره‌های زبانی مربوط به استعاره آینه از تعبیر «روی نمودن» استفاده شده است یا اینکه مفهوم «نگریستن شخصی در آینه» از عبارت برداشت می‌شود. بنابراین، حوزه مفهومی انسان با استعاره خورشید و آینه رابطه مکملی دارد.



نمودار ۲. رابطه مکمل حوزه مفهومی انسان با استعاره خورشید و آینه

از ابتدای لমে سوم تا پایان لمعات، عراقی با کمک استعاره‌های مفهومی خورشید و به خصوص آینه، احکام مربوط به تجلی را بیان می‌کند؛ بنابراین زبان نیز از تراکم تصویر دور می‌شود و به سمت زبان بی‌پیرایه استدلال پیش می‌رود، اما در هیچ قسمت از لمعات زبان کاملاً استدلالی نمی‌شود.



نمودار ۳. رابطه جهان‌بینی و استعاره‌های مفهومی لمعات

به بیانی استعاری می‌توان گفت: «ساختار برآمده از استعاره‌های مفهومی لمعات هرم است.» قاعده این هرم را استعاره مفهومی «خداوند عشق است» تشکیل می‌دهد. سه وجه این هرم را سه استعاره مفهومی «عشق پادشاه است» و «عشق خورشید است» و «عشق آینه است» تشکیل می‌دهد و استعاره مفهومی «عشق انسان است» حکم یال‌های این هرم را دارد. هر چند قاعده این هرم با وجه‌ها و وجه‌ها با یکدیگر مرتبط هستند، یال‌های این هرم با بیشتر مرتبط کردن این وجه‌ها امکان شکل گرفتن این ساختار را فراهم کرده است.

نتیجه

استعاره‌های مفهومی لمعات را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد؛ ۱- استعاره‌هایی که بار جهان‌بینی اثر را بر عهده دارند: «خداوند عشق است»، «عشق پادشاه است»، «عشق خورشید است» و «عشق آینه است». این استعاره‌ها مهم‌ترین استعاره‌های مفهومی در سطح جهان‌بینی لمعات هستند و در میان آن‌ها «خداوند

عشق است»، نقش زیربنایی دارد و سه استعاره دیگر بر شانه‌های این استعاره ایستاده‌اند؛ ۲- استعاره «عشق انسان است»، در ظهور سطح اندیشگانی زبان کارکرد بارزتری دارد: استعاره مفهومی مهمی است که در پیدایش لمعات نقش داشته است، اما بار جهان‌بینی را به دوش نمی‌کشد. این استعاره در درک کردن هر بخش از جهان‌بینی مسلط بر لمعات نقش تسهیل‌گر دارد و فرآیند شناخت را آسان می‌کند؛ ۳- استعاره‌هایی که بیانگر بخشی از جهان‌بینی هستند، اما از ارکان ساختار برآمده از استعاره‌های مفهومی اثر، نمی‌باشند: «عشق دریا است» و «معشوق بصر است» و دیگر استعاره‌هایی که بر مبنای درک برخی حوزه‌های مفهومی انتزاعی به مثابه مکان شکل گرفته‌اند. مجموع این استعاره‌ها ارتباط ساختارگونه‌ای با یکدیگر در سطح جهان‌بینی دارند و باعث ایجاد انسجام و فرم یکپارچه در سطح زبان می‌شوند و متن را از مجموعه‌ای پراکنده از آرایه‌های بیانی، به کلی واحد تبدیل می‌کنند که اجزای آن در دو سطح زبان و جهان‌بینی ارتباطی معنادار با یکدیگر دارند.

با وجود نقش متفاوتی که استعاره‌های مفهومی لمعات در القای جهان‌بینی بازی می‌کند، این استعاره‌های مفهومی در ساختاری معنادار با یکدیگر پیوند دارند. روابط میان پنج استعاره اصلی را می‌توان به «علت و معلولی»، «مکملی»، «استعاری» و «زیرساختی» تقسیم کرد. رابطه استعاره «خداوند عشق است» با دیگر استعاره‌ها، رابطه‌ای استعاری است و رابطه عشق انسان است با استعاره پادشاه زیرساختی و با دو استعاره دیگر مکملی است. روشن است که حوزه مفهومی انسان مهم‌ترین حوزه مفهومی مبدأ در لمعات است؛ نخست به خاطر رابطه زیرساختی که با استعاره پادشاه دارد و دیگر به خاطر استعاره‌های متنوع و متعددی چون «طلب راه است» و «عشق میخانه است» و... که در متن حاضر کرده است.

پی‌نوشت

- (۱) در لمعات، خداوند با دو حوزه مفهومی «عشق» و «دریا» به طور مستقیم مفهوم‌سازی شده است، اما استعاره مفهومی «خداوند دریا است» که در لمعه‌های سوم و دهم آمده است، در شبکه استعاره‌های لمعات نقشی ندارد. بنابراین، در مقاله حاضر از آن سخن نمی‌گوییم.
- (۲) از این بند استعاره‌های مفهومی «عشق میخانه است» و «آفرینش نغمه است» نیز دریافت می‌شود که برای پرهیز از تکرار، متن آن فقط در همین قسمت آمده است.
- (۳) البته در لمعه‌های دیگر، طلب به معنای یکی از وادی‌های سلوک، باز هم به مثابه راه، درک می‌شود.
- (۴) «اقتضای حکمت حق، جل جلاله، مر ترجیح وجود اعیان ثابتة بر عدم آن را ارادت خوانند، و به این نسبت اسم المرید بر حق اطلاق کنند.» (نوربخش ۱۳۷۸ ج ۷: ۱۰۸) المرید از اسماء جلالی خداوند است.
- (۵) این مطلب همان توحید افعالی است که عبارت است از این که «فرد مجموع افعال را در جنب قیومت حق مضمحل می‌بیند و لامؤثر فی وجود الا الله مشهودش می‌باشد.» (خواجوی ۱۳۷۹: ۱۳۰)

کتابنامه

- آیاد، مریم. ۱۳۹۳. «بررسی استعاره‌های مفهومی عشق در غزلیات سنایی عطار مولانا». پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه فردوسی مشهد.
- ابن عربی، محمدبن علی. ۱۳۸۵. *فصوص‌الحکم*. درآمد، برگردان، توضیح و تحلیل متن محمدعلی موحد و صمد موحد. تهران: کارنامه.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. ۱۳۸۳. *اشعة‌اللمعات*. تحقیق هادی رستگار مقدم گوهری. قم: بوستان کتاب قم.
- حسن‌پورآلشتی، حسین. ۱۳۹۵. «تحلیل‌شناختی فنای نفس در غزلیات سنایی بر اساس طرح‌واره حرکتی». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. س ۱۲. ش ۴۵. صص ۵۹-۳۵.

- ۱۱۲ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی ————— سمیرا بختیاری‌نسب - خیرالله محمودی
- خدادادی، زهرا. ۱۳۹۰. «بررسی استعاره‌های مفهومی در عبهرالعاشقین». پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه فردوسی مشهد.
- خواجوی، محمد. ۱۳۷۹. *الاضافة الاشرقیة فی شرح قصیده‌الابداعیة*. شرحی فارسی بر قصیده عربی قطب الدین نیریزی. تهران: مولی.
- رحیمیان، سعید. ۱۳۸۳. *مبانی عرفان نظری*. تهران: سمت.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. ۱۳۵۰. *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: نیل.
- شهری، بهمن. ۱۳۹۰. «بررسی رابطه میان ایدئولوژی و استعاره با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی». *پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه فردوسی مشهد*.
- . ۱۳۹۱. «پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی». *نقد ادبی*. س ۵. ش ۱۹. صص ۵۹-۷۶.
- صفوی، کورش. ۱۳۷۹. *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- عراقی، فخرالدین. ۱۳۸۲. *لمعات*. مقدمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران: مولی.
- فتوحی، محمود. ۱۳۹۰. *سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*. تهران: سخن.
- کوچش، زلتن. ۱۳۹۳. *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*. ترجمه شیرین پورابراهیم. تهران: سمت.
- کوچک‌زاده، علی. ۱۳۹۴. «بررسی تطبیقی استعاره در غزلیات حافظ و مولوی از منظر معنی‌شناسی شناختی». *کارشناسی‌ارشد دانشگاه پیام نور تهران*.
- لیکاف، جرج و مارک جانسون. ۱۳۹۴. *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*. ترجمه هاجر آقاابراهیمی. تهران: علم.
- نرماشیری، اسماعیل. ۱۳۸۹. «تحلیل هرمنوتیکی جنبه‌های اساطیری ساخت‌های استعاره‌ای». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. س ۶. ش ۲۱. صص ۹۵-۱۱۷.
- نوربخش، جواد. ۱۳۷۸. *فرهنگ نوربخش: اصطلاحات تصوف*. ج ۷. تهران: یلداقلم.
- هاشمی، زهره. ۱۳۸۹. «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون». *فصلنامه ادب‌پژوهی*. ش ۱۲. صص ۱۱۹ تا ۱۴۰.
- . ۱۳۹۴. *عشق صوفیانه در آینه استعاره: نظام‌های استعاری عشق در متون عرفانی منشور بر اساس نظریه استعاره‌شناختی*. تهران: علمی.
- همایی، جلال‌الدین. ۱۳۷۴. *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: مؤسسه نشر نگاه.

Reference

- Āyād, Maryam. (2014/1393SH). *Barresī-ye este'āre-hā-ye Maḥfūmī-ye ešq dar qazaliyāt-e sanāyī, attār, mowlānā*. Supervised by Mehdi Zarfānī. MA Thesis. Mašhad: Dānešgāh-e Ferdowsī.
- Ebn-e Arabī, Mohammad ebn-e Alī. (2006/1385SH). *Fosūs al-hekam*. Introduction, Translation & Explanation by Mohammad Alī Movahhed & Samad Movahhed. Tehrān: Kārnāme.
- Eraqī, Faxr al-dīn. (2003/1382SH). *Lama'āt*. Introduction and Edition by Mohammad Xājavī. Tehrān: Mowlā.
- Fotūhī, Mahmūd. (2011/1390SH). *Sabk-šenāsī-ye nazarīye-hā, rūykard-hā va raves-hā*. Tehrān: Soxan
- Hāšemī, Zohre. (2010/1389SH). "Nazarīye-ye este'āre-ye maḥfūmī az dīdgāh-e lakoff va Johnson". *Fasl-nāme-ye Adab-Pažūhī*. No. 12. Pp. 119-140.
- _____. (2014/1394SH). *Ešq-e sūfiyāne dar āyene-ye este'āre: Nezāmhāye Este'āriye Ešq dar Motūne Erfāniye Mansūr bar Asāse Nazariyeye este'āre-ye šenāxtī*. Tehrān: Elmī.
- Hsanpūre Ālāštī, Hossein. (2016/1395SH). "Tahlīl-e šenāxtī-ye fanāy-e naḥs dar qazaliyāt-e sanāeī bar asās-e tarh-vāre-ye harekatī". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. No. 45. Pp. 35-59.
- Homāyī, Jalāl al-dīn. (1994/1374SH). *Fonūn-e belāqat va sanā'āt-e adabī*. Tehrān: Negāh.
- Jāmī, Nūrodīn Abd-o-rahmān. (2004/1383SH). *Aš'at al-lam'āt*. Research by Hādī Rastegār Moqaddam Gowharī. Qom: Būstān-e ketāb-e Qom.
- Kūčakzāde, Alī. (2015/1394SH). *Barresī-ye tatbīqī-ye este'āre dar qazaliyāt-e hāfez va mowlavī az manzar-e ma'nī-šenāsī-ye šenāxtī*. Supervised by Mohammad Rezā Ahmadxānī. MA Thesis. Tehrān: Dānešgāh-e Payām-e Nūr.
- Kūčeš, Zoltan. (2014/1393SH). *Moqaddame'ī Kārbordī bar Este'āre*. Tr. By Širin Pūr-Ebrāhim. Tehrān: Samt.
- Kövecses, Zoltán. (2014/1393SH). *Moqaddame'ī kārbordī bar este'āre (Metaphor: a practical introduction)*. Tr. By Širin Pūr-Ebrāhim. Tehrān: Samt.
- Lakoff, George. & Johnson, Mark. (2015/1394SH). *Este'āre-hā-eī ke bā ān-hā zendegī mīkonīm (Metaphors We Live by)*. Tr. By: Hājar Āqa-ebrāhīmī. Tehrān: Elm.

- Narmāšīrī, Esmā'il. (2010/1389SH). "Janbe-hā-ye asātīrī-ye sāxt-hā-ye este'are_ eī. *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. No. 21. Pp. 147-182.
- Nūrbaxš, Javād. (2008/1387SH). *Farhang-e nūrbaxš: estelāhāt-e tasavvof*. 7th vol. Tehrān: Yaldā-Qalam.
- Rahīmiyān, Sa'id. (2004/1383SH). *Mabānī-ye erfān-e nazarī*. Tehran: Samt.
- Safavī, Kūroš. (2000/1379SH). *Darāmadī bar ma'nī-šenāsī*. Tehrān: Sūre-ye Mehr.
- Šafī'ī Kadkanī, Mohammad Rezā. (1971/1350SH). *Sovar-e xiyāl dar še'r-e fārsī*. Tehrān: Nīl.
- Šahrī, Bahman. (2011/1390SH). *Barresī-ye rābete-ye Miyān-e īde'oložī va este'āre bā rūykard-e tahl-e goftemān-e enteḡādī*. Supervised by Mahmūd Fotūhī. MA Thesis. Mašhad: Dānešgāh-e Ferdowsī.
- _____ . (2012/1391SH). "Peyvand-hā-ye Miyān-e este'āre va īde'oložī". *Naqd-e Adabī*. Year 5. No. 19. Pp. 59-76.
- Xājavī, Mohammad. (2000/1379SH). *Al-ezāfat al-ešraqī-ye fī šarh-e qasīdat al-ebdā'īye. Šrhī fārsī bar qasīde-ye arabī-ye Qotb-o-ddīn Neyrīzī*. Tehrān: Mowlā.
- Xodādādī, Zahrā. (2011/1390SH). *Barresī-ye este'āre-hā-ye mafhūmī dar abhar al-āšeqīn*. Supervised by Mahmūd Fotūhī. MA Thesis. Mašhad: Dānešgāh-e Ferdowsī.